

پیام بدیع

سال چهل و یکم
شماره ۴۴۲
ژانویه ۲۰۲۳
سال ۱۷۹ بدیع

پیام بدیع

سال چهل و یکم
شماره ۴۴۲
ژانویه ۲۰۲۳
سال ۱۷۹ بدیع

پیام بدیع

سال چهل و یکم

شماره ۴۴۲

سال ۱۷۹ بدیع

۱۴۰۱ شمسی

ژانویه ۲۰۲۳

حفظ و صیانت

این مظلوم عوض کل استغفار می نماید و يقول

الهی الهی اولیای خود را حفظ فرما توئی آن کریمی که
 عَفْوَت عالم را احاطه نموده بر عِبَادَت رحم فرما و تأیید
 نما بر اَعْمَال و اخلاق و اَقْوَالی که لایقِ ایامِ توست به یک
 کلمهٔ علیا بَحْرِ بخششت مَوَاج و به یک اِشْرَاقِ نَبْرِ امرِ اَفْتَاب
 جود و غفرانِ ظاهِر و هویدا همه بندگان تواند و به امید
 کَرَمَتِ زنده‌اند دست قدرت از جیب قوَت برآر و این
 نفوس در گِل مانده را نجات ده توئی مالک اراده و سلطان
 جود لا اله الا انت العزیز الوهَّاب

بهاء الله



حفظ و صیانت

هو الله

ای دلبر آفاق شکر ترا که دیده به دیدارت روشن گردید و دل و جان از
 نَفَحَاتِ قُدْسِ غِبْطَةِ گِلزار و چمن شد نَفَحَاتِ اُنْسِ مرور یافت و نَفَثَاتِ
 روح القدس منتشر شد جان به جانان رسید و دل راه به بارگاه یافت و به
 سِرِّ مکنون و رَمَزِ مصون آگاه شد ای پروردگار در صون حمایت مأوی ده و
 در کَهْفِ عنایت ملجأ و پناه بخش ای مهربان اگر بنوازی جوهر وفا و
 حقیقت عطاست و اگر بگدازی اهل خطا مستوجب عذاب و جفاست آنچه
 شایان آستانست رایگان فرما و آنچه لایق حقایق است ارزان کن ذلیلی را
 به صرف موهبت عزیز ملکوت فرما و حقیری را به نهایت رأفت مظهر فیض
 لاهوت نما ای پروردگار حفظ کن صیانت فرما تا قَدَمِ نلرزد و به آسفل
 درجات نرسد توئی مقتدر و عزیز و توانا و توئی عالم و بینا و دانا
 اَنْتَ انتَ الغفور الرحیم.

ع ع



هو الله

ای ربّ تو انا تو شاهی که در این لیلۀ لیلا بر این عاشقان بینوا چه وارد گشته و در این سالیان دراز از حین مفارقت و جِه صَبیحَت به چه سوز و گدازی اهل راز دمساز ای مولای قدیر افتادگی و بیچارگی آوارگان کویت را میپسند و به شدیدالقوی این مشّت ضِعفا را تأیید کن در انجمن عالم عزیزانت را عزیز و مقتدر فرما و به تحقّق آمال این بال و پَر شکستگان را سرافراز و مُفتخر کن تا در این چند روزه حیات عزّت و رفعت آئینت را به دیده عُنصری بنگریم و به قلبی شاد و روحی مستبشر به سوی تو پرواز کنیم تو دانی که نام و نشانی بعد از تو نخواهیم و سرور و شادمانی و کامرانی در این عالم فانی دیگر آرزو ننمائیم پس وعدت را وفا نما و جان و روان این خسته دلان را نشئه ای تازه بخش دیده انتظار را روشن کن و جرح قلوب کثیبه را التیام ده به سرمنزل مقصود کاروان های مدینه عشقت را به زودی برسان و به ساحت وصال دردمندان هجرت را بکشان زیرا در این عالم ادنی جُز ظفر و نصرت امرت را نخواهیم و در جوار رحمت کُبری جز امید وصال آمالی در دل نداشته و نداریم توئی گواه توئی ملجاء و پناه توئی نُصرت دهنده این جمع بی گناه.

بنده آستانش شوقی



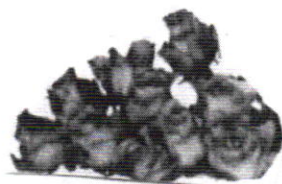
برگرفته از امر و خلق جلد ۳ و ۴

یا اهل البهاء یا اهل الوفاء و یا ایهاالمختارون المؤیدون بقوه من الملكوت الأبھی ای یاران باوفا اگر حوادث مؤلمه وقتی در بقعه مبارکه واقع گردد البته صد البته مضطرب و پریشان نگردید و مشوش و محزون مشوید زیرا آنچه واقع شود سبب علو کلمه الله است و انتشار نفعات الله. قدم ثابت نمائید و به نهایت استقامت به خدمت امرالله مشغول گردید. ارض مقصود از شدت فساد ناقضان مضطرب است.

ع ع

و خطاب به بهائیان اسلامبول "۱۳۳۴": در عاقبت خواهید دانست ایران ویران گردد و دولت و ملت به نهایت مشقت افتد لکن ما ایران را روشن نمودیم و ایرانیان را عزت ابدیه خواستیم. هرچند ایران الآن گمنام است ولی این امر عظیم عاقبت اهل ایران را سرور عالم امکان کند.

و قوله العزیز: "انذارات به طاء هنوز اتمام نگردیده ... و اما مسأله بیبارک سریرالطاء سنبین لک ان شاء الله وارد ولا تقل شیئی انی فاعل ذلك غداً الا ان یشاء الله" و قوله: "مفرّ و مقرّی و ملجاء و پناهی جز ملکوت ابھی نه که ولوله و زلزله در آفاق انداخته و عنقریب ایران را معمور و ایرانیان را عزیز در دو جهان نماید، خیرخواهی ایران این است که جمیع شعوب و قبائل عالم را خاضع و خاشع نماید.



ترجمه فارسی مرقومه محفل روحانی ملی بهائیان ایالات متحده به مناسبت ضیافت شهرالسلطان ۱۷۹ بدیع خطاب به جامعه بهائی امریکا ۱۹ ژانویه ۲۰۲۳

دوستان عزیز بهائی،

در طول سال گذشته، محفل روحانی ملی با سرور و سرافرازی شاهد کوشش‌های شما عزیزان برای پیشبرد اهداف نقشه‌نهی ساله بوده است، نقشه‌ای که مرحله‌ی اخیر "فرمان تبلیغی" حضرت عبدالبهاء برای بازسازی روحانی تمدن بشری است. در این راستا، با همه هم‌کیشان خویش در هر گوشه و کنار گیتی دوش به دوش فعالیت کرده و همگام بوده‌ایم. هرچند هر جامعه ملی مطابق با چند و چون فرهنگی خود به پیش می‌رود، همگی می‌کوشند که جوامعی ایجاد کنند که در تعارض تام با جهان امروز است، جهانی که به سبب تعصب و تفرقه و بیداد دوپاره شده است. الگو و نمونه‌ی حیاتی که از مساعی آن عزیزان حاصل شده و خواهد شد، نور امیدی است که در این دوره درد و درماندگی و نومیدی روشنایی می‌بخشد و راه می‌نماید.

جمال قدّم امر به بنای بیت‌العدل اعظم فرمود تا راه را روشن نماید و رویکرد و روش را وحدت بخشد و کوشش‌های اهل بهاء را در مسیری ثمربخش قرار دهد و به جریان اندازد. به راستی، شفافیت و قدرت و ژرفای هدایت پُرمحبّت معهد اعلی برای احتبای سراسر دنیا موجب شگفتی است. نمونه‌ی اخیر این عنایت نامه مورّخ اول نوامبر سال ۲۰۲۲ خطاب به بهائیان جمهوری دموکراتیک کنگوست (Democratic Republic of the Congo). بیت‌العدل اعظم در آن نامه مطالبی را بررسی نمود که ارتباط آن با احتبای این سامان به همان میزان با خواهران و برادران عزیز ما در آن کشور ربط دارد. نامه مذکور با ایجاز، دیدگاه روشن و در عین حال عمیقی را درباره‌ی بُرهه‌ی کنونی تاریخ و چالش‌های اساسی آن، و همچنین پاسخ صحیح ما به آن را ارائه می‌کند. مطالعه‌ی تمامی نامه‌ی معهد اعلی را به شما عزیزان می‌سپاریم، و برای سهولت دسترس داشتن به آن، نسخه‌ای از آن را همراه با پیام ضیافت ارسال می‌داریم. امیدواریم که فقراتی که در زیر نقل می‌گردد سبب تشویق یاران شود و به مطالعه‌ی دقیق‌تر این نامه‌ی گرانمایه و تأمل بیشتر در آن بیانجامد.

بیت‌العدل اعظم در بند آغاز پیام خود امکاناتی را که برای تبلیغ امر مبارک در آن کشور وجود دارد بر می‌شمارند و اهمیت و وخامت منازعات جاری و چالش ناشی از آن را که در برابر احبا قرار گرفته است تصدیق می‌فرمایند:

کشور آن عزیزان از برکت تنوع قومی و فرهنگی چشمگیری برخوردار است. سال‌هاست که مشاهده استقبال مردم از تعالیم حضرت بهاء‌الله موجب مسرت این هیئت بوده است. اما افسوس که ملت شما بارها دچار نزاع و جدال برخی از مردمانش شده است. شما عزیزان نیز که بخشی از ملت کنگو را تشکیل می‌دهید، از تأثیر نیروهایی که منازعات را دامن می‌زند مصون نیستید. همه احبا باید آگاه و هشیار باشند که اختلافات، به ویژه اختلافات قومی، در جامعه بهائی ریشه نندواند. این‌گونه اختلافات می‌تواند مساعی احبا را برای توسعه جامعه امری و ایجاد و پرورش روحانی و توسعه مادی در آن کشور سد نماید. وظیفه احباست که در جامعه پرچم‌داران یگانگی نوع انسان عمل کنند و به ترویج وحدت در جوامع خود و در حیات ملت پردازند. به جهت اهمیت این وظیفه خطیر است که این مطالب را با شما در میان می‌نهم.

سپس بیت‌العدل اعظم چالش‌های فعلی کشور را در بستر تاریخی آن قرار می‌دهند و تشریح می‌نمایند که عالم انسانی برای خروج از مرحله کنونی تحول، و ورود به مرحله بعدی آن چه باید بکند:

حضرت بهاء‌الله در این بُرهه از دوره نوجوانی عالم انسانی، در زمانی که نوع بشر محتاج بلوغ است، ظهور فرمود. همان‌گونه که آگاهی دارید، جمال قدم و سناط استقرار وحدت عالم انسانی را که همانا خصیصه و ویژگی اصلی بلوغ جهان است، فراهم آورده است. آنچه دل‌های مردمان را به هم می‌پیوندد کلمه الهی است. کلمه‌الله قوای خلاقه و سازنده دارد و در هر عهد و عصری ابزار لازم برای تزکیه روح و پالایش خلق و منش آدمی و نظام دادن دوباره به امور و روابط انسانی را در اختیار و در دسترس مردمان قرار داده است. رسالت بهائیان این است که بیاموزند چگونه می‌توان تعالیم و آثار حضرت بهاء‌الله را در زندگی فردی و جمعی خود، و نیز در حیات جامعه خویش به کار بزنند. اهل بهاء با کوشش‌های منظم و بسامان و همکاری با بسیاری دیگر از کسانی که متعهد به اصلاح جهانند اصولی درخور دوره بلوغ عالم انسانی را به میان می‌آورند که مرتبط با اوضاع ملل جهان باشد. می‌کوشند که واقعیت‌های بیرونی و درونی زندگی انسان را تقلیب کنند

و دیگرگون سازند و در تلاشند که آن دسته از شرایط روحانی و اجتماعی را پرورند که به پرورش نوع تازه‌ای از مردم و ایجاد جامعه‌ای جدید مبتنی بر وحدت بیانجامد.

پس از این، معهد اعلیٰ به دو مانع اصلی رفاه و سعادت انسان اشاره می‌فرمایند که عبارت است از "تحریف هویت انسانی" و "رواج تعصبات". اصولاً قصور عالم انسانی از فهم سرشت و طبیعت راستین و وحدت اصلی خود است که خاستگاه و مایه محنت و رنج و بیدادی است که بر ما می‌رود. حاصل این قصور ایجاد تعصبات مفرط، و نتیجه آن، انحراف حیات خصوصی و تباهی و تیرگی روابط ما با دیگران و با جوامع خود و نهادهای مدنی است. علاوه بر این، نگرش و دیدگاهی در مورد سرشت انسان وجود دارد که منابع روحانی‌ای را که برای ایجاد تغییرات ماندگار در اختیار داریم، در نظر نمی‌گیرد، و بدین ترتیب به شیوه و حالاتی در گفتار و رفتار می‌انجامد که ناچار محکوم به شکست خواهد بود. در تقابل با این وضع، بهائیان دعوت به این تلاش و مجاهدت شده‌اند که "کوشش‌هایی در میادین جامعه‌سازی و اقدام اجتماعی و گفتمان عمومی" به عمل آورند که "حاکمی از بیدار کردن قوای مکنون در روح انسان باشد و آن را در مسیر اصلاح اجتماع به جریان اندازد."

بیت‌العدل اعظم در ادامه این بیان می‌فرمایند:

کوشش‌هایی که در مورد جامعه‌سازی به عمل می‌آوردید، خواه اندک باشد یا بسیار، به منظور برکشیدن کانون اصلی و نمونه نظمی بدیع، از طریق نوع روابطی است که حضرت بهاء‌الله امر به ایجاد آن فرموده است. در میان همه کسانی که با هم کار می‌کنند، زبان و گفتاری به ظهور می‌رسد که موجب بلندی و بالندگی همگان می‌شود و بد احدی را نمی‌گوید؛ زبانی پُر توان که دل‌ها را با رشته ناگسستی مهر و محبت به هم می‌پیوندد و افکار را وحدت می‌بخشد تا به هدف مشترک ایجاد جامعه‌ای دست یازد که به راستی بوستانی آکنده از انواع گل از هر شکل و رنگ و بو باشد. شما عزیزان از همه این راه‌هاست که جوامعی نو می‌سازید که بتوانند به عنوان نمونه و الگو به شمار رود؛ از این راه‌هاست که روابطی پی می‌افکنید که این امکان را فراهم می‌آورد که مایه حیات ملت خود گردید.

در پایان، معهد اعلیٰ نسلِ رو به رشدِ جوانان بهائی را چنین مخاطب و به

مبارزه دعوت می‌فرمایند:

در خاتمه این پیام، جوانان عزیز را مخاطب می‌سازیم: آینده در دست شماست. هیچ شکی در این نداشته باشید که شما بنیان‌بنایی هستید که پناه ملت شما خواهد بود، بنایی که اساس آن را مادران و پدرانتان نهاده‌اند. پیشرفت مستمر منوط به تعهد و وفاداری شما به ایجاد وحدت راستین و میزان تقویت فضائلی است که حضرت بهاء‌الله ما را به اتصاف به آن امر فرموده‌اند کسب آن شما را مدد خواهد رساند که آینده‌دل را پیرایید و جلا دهید تا صفات الهی را در خود منعکس سازد. امیدواریم که در میان خود پیوندهای متین روحانی ایجاد کنید که بر قوای تعصبات فائق شود. مثال حضرت عبدالبهاء را سرمشق خود سازید. ملاحظه نمایید که حیات مبارک چگونه نمونه‌ایثار در ره وحدت نوع انسان بود و چگونه با هر که رو به رو می‌شد، به مهر و محبت با او رفتار می‌فرمود و چگونه صورت و مثال پروردگار مهربان را در هر فردی می‌دید. شما نیز باید به هم‌وطنان خود به این چشم بنگرید.

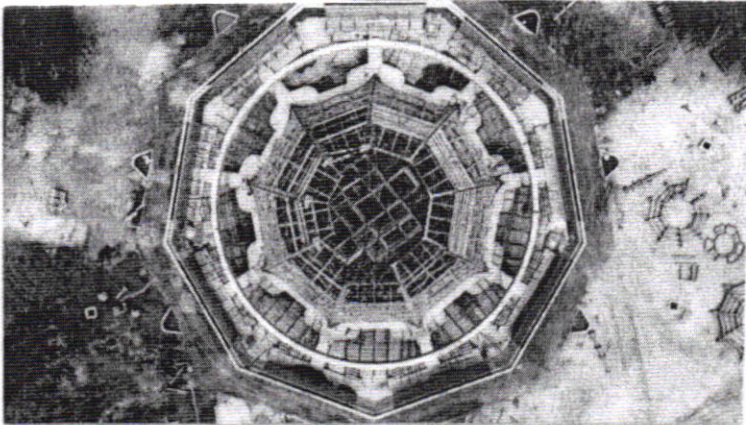
امیدواریم که همه شما عزیزان این نامه مهم را به دقت مطالعه فرمایید و در فعالیت‌های بی‌وقفه خویش در میدان خدمت از خواندن آن عزمی راسخ در خود سراغ کنید. مطمئن باشید برای شما یاران راستان از درگاه الهی هدایت و تأیید و سعادت مسئلت می‌کنیم.

با تحیات ابدع ابهی

محفل روحانی ملی بهائیان ایالات متحده

منشی محفل: کینت ای باورز





نمایی از بالای مشرق‌الاذکار همزمان با برافراشته شدن روبنا.

جمهوری و مرکز آن یک گنگو: ساخت روبنای مشرق‌الاذکار به پایان کار خود نزدیک می‌شود

دکتر طلعت بصاری

گوهر عشق

در بزمِ تو ای دوست اگر باده پرستیم
 از ساغر صهبای وفا سرخوش و مستیم
 گر سرخوش و مست از می عشقیم و صفاییم
 زان روست که در بزمِ تو پیمانہ به دستیم
 ما را سر پیوند نباشد به دگر کس
 تا با شکنِ زلفِ تو پیوند ببستیم
 در کویِ تو چون رسته ز هر رنج و ملالیم
 با یادِ تو از خویش و بیگانه گُستیم
 با گوهرِ عشقی که نهان است به سینه
 بیزار ز گنجِ گهر از روز آستیم
 از عشقِ رُخِ توست که خرم به جهانیم
 بی جلوهٔ رویت نتوان گفت که هستیم



برگرفته از کتاب حکایت دل آیادی امرالله جناب علی اکبر فروتن

چند صفحه از کتاب حکایت دل، از خاطرات دوران طفولیت جناب فروتن را برای شما عزیزان چاپ می‌کنیم:

وقتی پدرم کربلایی محمد علی سبزواری به امر اقدس ابھی اقبال کرده، مادرم صغری و جدّه‌ام مریم (مادر پدرم) هر دو مسلمانی متعصب و شیعه‌ئی متصلب بوده‌اند و لهذا به کمال شدت با پدرم به مخالفت برخاسته و این خصومت و مقاومت به مقامی از حدت رسیده که جدّه‌ام نزد مجتهد اعظم سبزواری رفته و فتوای قتل یگانه فرزند خود را که به عقیده او کافر و مرتد فطری بوده می‌خواسته و ملاقات مبلغین مشهور آن زمان مانند جناب فروغی و دیگران با آنان بی‌ثمر و اثر بوده است. روزی در سبزواری یکی از تجار ارامنه به تهمت مباشرت با زنی مسلممه در بلوای عام به وضع فجیعی کشته می‌شود و در همان اوان که شهر منقلب و ماده مردم برای طغیان و هیجان کاملاً مستعد بوده، پدر مرا به عنوان بابی کشان کشان و ضربت زنان برای اخذ فتوی به خانه مجتهد می‌برند تا جسد یک نفر بابی را با لاشه شخصی ارمنی بسوزانند و ثواب و اجر آخرت برای خود ذخیره نمایند. مجتهد که مردی سلیم‌النفس و نیک‌فطرت بوده از صدور حکم قتل به عذر شبهه خبط دماغ امتناع ورزیده و لجره ناس را با نصیحت و موعظت متفرق ساخته است.

پدرم پس از رهائی از چنگال جهال به منزل می‌رود و در خانه دچار تعرض و ناسزای مادرش می‌شود که چرا او را نکشته و خاندان آنان را از این عار و ننگ نجات نداده‌اند.

این حال پُر ملال چند سال ادامه داشته تا آن که شبی مادرم در عالم رؤیا امام علیه‌السلام را زیارت می‌کند که با چهره‌ای نورانی و دیدگانی نافذ به او ناظرند. مادرم سراسیمه به جانب امام می‌دود تا مراتب خضوع را بجای آورد، ولی امام علیه‌السلام به مادرم بانک می‌زند که از من دور شو زیرا تو از شیعیان با ایمان ما نیستی. مادرم دامن امام را گرفته گریان و نالان عرض می‌کند:

قربانت گردهم من در اجرای فرائض مذهبی کوتاهی نکرده‌ام، به روضه خوانی می‌روم، در تعزیه حضرت سیدالشهداء مرتب حاضرم، خودم و فرزندم در امازاده‌ها به زیارت مشغولیم، نذر و نیازم بجاست، آخر چه خطائی از من سرزده که مرا از خود می‌رانید؟ امام جواب می‌دهد: همه این‌ها که گفתי درست ولی تو چرا شوهرت را که به قائم آل محمد ایمان آورده و در صراط مستقیم سالک است تا این حد می‌آزاری و هر آن به نحوی عذابش می‌دهی؟ مادرم در خواب زار زار می‌گرید و امام غائب می‌شود.

صدای گریه مادرم، جدّه‌ام را بیدار می‌کند و علت زاری و بی‌قراری او را می‌پرسد. مادرم شرح خوابش را می‌دهد. در همان ساعت که بین الطوعین بوده، هر دو به اطاق پدرم می‌روند و ماقع را می‌گویند. پدرم ازین حکایت بفرست در می‌یابد که امام علیه‌السلام با آن شمایل و اوصاف که بر مادرم ظاهر شده کسی جز حضرت عبدالبهاء نبوده است و لهدا به مادرم می‌گوید اگر تو تصویر امام را بینی خواهی شناخت؟ و بلافاصله شمایل مبارک را از میان کتاب‌های امری که در گنجۀ مخصوصی از انتظار نامحرم مستور بوده بیرون می‌آورد و به مادرم ارائه می‌دهد. مادر با قید قسم می‌گوید که امام علیه‌السلام همین ایشان بودند. پدر شاید برای صدمین بار شرحی از حیات مبارک حضرت عبدالبهاء و معتقدات اهل بهایان می‌نماید و خوشبختانه در آن سحرگاه حالت انتباه به مادر و جدّه‌ام دست می‌دهد و متعاقب این رؤیای صادقه، نور ایمان روح و روانشان را تابناک می‌کند.

بعد از این مادر و جدّه‌ام به جبران مافات قیام می‌نمایند و منزل ما پناهگاه احبثائی می‌شود که در منازل خویش امنیت نداشته و به روزگار سابق پدر من گرفتار بوده‌اند. در این میان از سن من پنج سال می‌گذشته است.



مناسبات علم و دین

دانستن این حقیقت که علم و دین هر دو را باید در پرتو سیر تکامل تدریجی انسان بررسی کرد این سؤال را پیش می‌آورد که منظور ما از "دین" چیست و مُراد ما از "علم" کدام است؟ آیا تعاریف عادی مردمان و یا شناختی سطحی ما را به حقیقت وجودی این دو رهنمون می‌سازد؟ آیا در این عصر حقیقت‌جویی، روشن‌گری و آگاهی خواهی لازم نیست با تعمق و مطالعه دقیق‌تر و رعایت انصاف و رای این تعاریف روزمره و شتاب‌زده برویم و با وجدان آسوده در مقام انسانی جوینده، مدعی درک و شناخت درست از هر دو پدیده باشیم؟

چنانچه این‌گونه باشد در می‌یابیم که دین و علم همواره برای بشر دو نظام مؤثر دانایی و عمَل بوده‌اند (فعلاً صرف‌نظر از نتایج و قضاوت‌ها در باره آن‌ها). جالب است که می‌بینیم دین و علم در اشکال ابتدایی خود در جوامع بسیار دیرینه بشری، هر دو به شکل جادوگری و رویه مناسکی ظاهر می‌شدند. مثلاً "دشمن‌ها" بزرگان دینی در همه قبایل بودند که با استفاده از قوای روح (جنبه دینی) به پیشگویی امور (جنبه علمی) و یا جادو پزشکی (جنبه ترکیبی) می‌پرداختند. این واقعیت تاریخی ما را به حقیقتی پنهان رهنمون می‌سازد و آن اینست که خاستگاه و ریشه علم و دین یکی بوده است و انسانی که هنوز در پنجه طبیعت اسیر و قادر به غلبه بر آن نبوده مفهومی ابتدایی و حتی خرافی از هر دو این‌ها درک می‌کرده.

باورمندان به الوهیت، دین و علم را ناشی از یک حقیقت الهی می‌دانند زیرا خداوند راهنمای جنبه معنوی و عقلانی - جسمانی بشر است. طبیعت‌گرایان نیز با توجه به تاریخ شکل‌گیری علم و دین که ذکر گردید این هر دو را ناشی از یک منبع یعنی عالم مادی می‌دانند. هرگاه دو شکل هندسی مثلاً مربع و بیضی را با هم مقایسه کنیم مشخص می‌گردد که ظاهر و زوایا و تعاریف و فرمول‌های هندسی آن‌ها متفاوت است، ولیکن حقیقت این است که هر دو از منبعی واحد و انتزاعی به نام نقطه صادر شده‌اند. به هر صورت غرض این است که علم و دین خاستگاهی

مشترک از حقیقتی واحد دارند، پس مناسبات میان علم و دین نمی‌تواند تعارض و تضاد و جدال باشد، اگرچه به ظاهر چنین بنماید. این که چرا در طول زمان این دو نظام معرفت از هم فاصله گرفته و حتی دچار تنش و ضدیت شده‌اند قابل توجه و تأمل است.

انسان به تدریج دریافت که قوانین طبیعت قابل مشاهده، کشف، آزمایش و تعمیم است. این شیوه فهم تجربی مبتنی بر قوای عقلانی را علم نامید و برخی علم‌گرایان به اصرار آن را تنها وسیله درک تمام حقایق هستی دانستند. این پافشاری بر تمامیت خواهی علمی یکی از عوامل اختلاف گردید. از آن سو دین برآورنده نیازهایی خارج از توان و قوای طبیعت برای انسان گشت، قوا و قلمرویی که قوانین علمی قادر به تبیین و فرمول‌بندی آن‌ها نبودند. اختیار، اراده، محبت، شهود و حیطه‌های عرفان، اخلاق و قضاوت ازین گونه هستند که علم طبیعت‌شناس در آن‌ها مدخلی ندارد. درین سمت نیز دینداران تمامیت خواه مدعی توانمندی و علمداری دین در همه ابعاد وجودی انسان حتی علم شدند و شعله اختلاف را دامن زدند.

چنانچه یک پزشک عالم و دانا بخواهد با استفاده از سواد و دیدگاه پزشکی و ابزار کار خودش به دخالت و اظهار نظر در کار یک فیزیکی‌دان عالم و دانا بپردازد و یا بالعکس، با وجود این که هر دو در قلمرو علم هستند، مشخص است که چه آشفته بازار بی‌حاصلی خواهد شد. حال تصور این که دانایان دو قلمرو کاملاً جدا (علم و دین) بخواهند خود را صاحب‌نظر در امور یک‌دیگر بدانند و به نقد و نتیجه‌گیری هم بپردازند؛ دیگر نتیجه کار معلوم و خرابی آن آشکار است. مناسبات دین و علم نیز لازم است به دور از مداخله و نتیجه‌گیرهای بی‌مورد دو طرف باشد.

کتب و متون الهی در اغلب موارد با سبک و لحن و سیاق مخصوص به خود نوشته شده است. این سبک معمولاً دارای استعارات، تشبیهات و رمزگویی است و این که چرا چنین است مستلزم گفتاریست جداگانه و تنها همین اشاره بس که این اشارات و نگارش به نسبت درک انسان در زمان نزول آن کتاب مربوط می‌گردد. این متن که خلقت و آفرینش در شش روز صورت گرفته است و یا آدم

و حوا که رانده شده از بهشت بودند جد اولیه انسان قلمداد شده‌اند و دیگر موارد مشابه آن، نمونه‌هایی از رمزگونی و تشبیه سازی‌های این متون است که معانی اصلی تأویلی و تفسیری آن امروزه به لطف پروردگار بر ما روشن گردیده است. بنابراین قرار نیست در قلمرو این متون، زبان علم امروزی را ملاک ادراک معانی کنیم و سپس عجولانه نتیجه‌گیری کنیم که این متون مخالف علم است و دین لاجرم در تضاد با علم قرار دارد. عکس آن نیز این‌گونه صادق می‌گردد که دینداران و الهیون شایسته نیست با تکیه بر باور خویش و استناد به آیاتی چند به قضاوت درباره یافته‌ها و دست‌آوردهای ارزشمند علمی پردازند و آن را رد یا قبول کنند. پس در این‌جا می‌توان توافق کرد که گرچه دین و علم از یک منشأ باشند لیکن سزاوار نیست در قلمرو یک‌دیگر به دخالت و داوری پردازند. فردی را تصور کنید که هم داروسازی توانا و نیز آشپزی قابل باشد. قلمرو داروسازی تحت فرمان شیمی و فرمول‌ها و نگرش علم است. زمینه آشپزی اما کار دل است و سلیقه و ذوق متنوع. هیچ فرمول شیمی و دارویی نمی‌تواند دستور پخت طعامی خوشمزه گردد و یا ضمانت قبول سلیقه و طبع همگان باشد و هیچ دارویی را نیز نمی‌توان با چشیدن و پیمانه کردن و چاشنی زدن به فایده بیمار دردمند رساند. در عین حال که هم‌چنان سازنده دارو و غذا یک نفر است، این دو فن هستی‌بخش را در کار هم تداخل و داوری و برتری جویی نیست.

در این مرحله دین و علم در وضع "توافق" قرار می‌گیرند و هیچ‌کدام دیگری را عجولانه و ناآگاهانه مورد حمله و قضاوت قرار نمی‌دهند و این خود مقدمه‌ای می‌تواند باشد برای رسیدن به مرحله "تطابق" که به نوعی عبارت است از مرحله بلوغ ادراک بشر از این واقعیت که یافته‌های دقیق و معتبر علم حقیقی در هماهنگی کامل با مفاهیم واقعی و به روز دین حقیقی است و این هر دو نیز در بستر زمان هم‌چنان نسبی و پویا باقی می‌مانند و در نهایت این عالم انسانی است که با درک این تطابق و آشتی و نیروی حاصله، تواناتر و مشتاقانه در مسیر کمال و وحدت حقیقی حرکت خواهد کرد.

شعر از: دکتر بهمن پیمان

عهد و میثاق در "مدینه میثاق"

گر که بگذاریم بر هر مو زبان
شکر یک نعمت نگوئیم از هزار
رحمت و فضلت برون است از قیاس
نعمت و دادت فزون است از شمار
ای خدا ما هرچه داریم از تو داریم
جمله پیغمبران از بهر ما مبعوث کرد
رفع نادانی ز دینداران و بی آن شرمسار
پند آن پیغمبران جز راه بیداری نبود
پیروی از صلح و الفت در لوای کردگار
ای خدا ما هرچه داریم از تو داریم
با علامات و بشارات مدوّن در کتب
رهنمائی نو فرستادست عهدش برقرار
مرکز میثاق و پیمان گشت واضح در کتاب
در متون اقدس و عهدی نه یک بلکه دوبار
در دیانت مانع شد میثاق و عهدش زانشقاق
ای بهاء ما هرچه داریم از تو داریم
گر شفای اهل دنیا را طلب خواهی کنی
در شریعت نظم ابهاء کرد وحدت پایدار
شیوه عبدالبهاء گیر و بخدمت استوار
بهر استمرار این میثاق و پیمان نوین
بیت عدل اعظم ابهاء به کرمل برقرار
ملهم از حق چون بود فرمان مطاع است
هر که فرمان برد باشد رستگار
ای بهاء ما هرچه داریم از تو داریم

نظم عالم گیر ابهاء چون هدف سازد کسی
 کی نظر خواهد کند بر مال و جان خویش و تبار
 مرحبا بر فاتحین و آفرین بر ناشرین
 با چنین محکم سپاهی "اهل پیمان" پایدار
 ای بهاء ما هر چه داریم از تو داریم



مهرک کمالی

زمینه های تاریخی نفرت پراکنی علیه بهائیان (از ۱۳۲۰ تا ۱۳۶۲)

رودرویی علمای شیعه و پیروانشان با بهائیان ایران از دیگری سازی آنان آغاز شد، با غریبه سازی آنها ادامه یافت، و به دشمن سازی از آنان به مثابه یک سیاست حکومتی پس از انقلاب ۱۳۵۷ انجامید. در مرحله نخست دیگری سازی، هم بهائیان و هم مراجع دینی و دولتی مخالف آنان هم نظر و در عین حال از هم متفاوت بودند: جامعه بهائی می خواست در محیطی دگرپذیر و مداراگر، "دیگری" و مکمل و مستقل از جامعه اسلامی اما بخشی از ملت ایران باشد، در حالی که مخالفان می خواستند مفهوم "دیگری" را تا حد غریبه بسط دهند، بهائیان را دشمن مسلمانان قلمداد کنند و آنان را از دایره ملت ایران بیرون برانند. محمد توکلی طرقی دوره اول دیگری سازی جامعه بهائی را دوره جدل های درونی می داند که "زمینه دگرگونی مفهوم (امام زمان) و (انتظار) در فقه شیعه را فراهم آورد." این دوره از دهه ۱۲۶۰ هجری قمری - ابتدای شکل گیری آیین بابی - تا شهریور ۱۳۲۰ شمسی و روی کار آمدن محمد رضا شاه طول کشید.

دوره بعد، دوره غریبه سازی بهائیان، از سال ۱۳۲۰ شروع شد و تا ۱۳۳۴، زمانی که حکومت در اتحاد با علما دستور حمله همه جانبه به بهائیان را صادر کرد، ادامه یافت. وقایع سال ۱۳۳۴ نقطه عطفی بود که به نوشته توکلی طرقی به تشکیل گسترده هیئت های اسلامی ضد بهائی و پی ریختن یک گفتمان سیاسی مؤید انقلاب اسلامی انجامید. این گفتمان بهائیان را غیر خودی و دست نشانده خارجیان می شناخت. مدافعان این گفتمان غریبه سازی از بهائیان را مقدمه لازم برای نفی و دشمن سازی از آنان می دیدند. به موازات نزدیک شدن به شرایط انقلابی در سال های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷، گفتمان دشمن انگاری بهائیان هم قدرت بیشتری یافت. موضوع این مقاله ارائه تحلیلی از رودرویی جامعه بهائی با روندهای دیگری سازی، غریبه سازی و دشمن سازی از آنان از طریق بررسی اسناد منتشر توسط مدیران جامعه بهائی - یا محفل روحانی ملی بهائیان ایران - در دوران محمد رضا شاه پهلوی به خصوص دو سال آخر حکومت او و پنج سال اول جمهوری اسلامی ایران است.

مینا یزدانی در مقاله "به سوی تاریخ جامعه بهائی ایران در دوران محمد رضا شاه، ۱۳۵۷-۱۳۲۰" بر مبنای موقعیت بهائیان در زمان پهلوی از سه دوره یاد می کند: ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۴ که با خطر حمله های فیزیکی آشکار به بهائیان مشخص می شود؛ از اواخر

دهه سی خورشیدی تا ۱۳۵۵ که بهائیان امنیت بیشتری نسبت به دوره‌های قبلی پیدا می‌کنند، بدون این‌که قانوناً پذیرفته شده باشند؛ و سال‌های ۱۳۵۶ تا ۱۳۵۷ که دوره سرکوبی خونین دهه بیست را تداعی می‌کند. تاریخ‌نگاری توکلی طرقی و مینا یزدانی در دو مقاله یاد شده بر کنش و واکنش میان رهبری مذهبی، حکومت، و جامعه بهائی متمرکز است که منجر به غلبه اسلام سیاسی در گروه اول، تحکیم فکر سکولار لیبرال در اندیشه حکومتی و سرانجام شکست دومی از اولی شد.

مدارک اصلی استفاده شده در این مقاله، نامه‌ها و بیانیه‌های محفل ملی در سال‌های ۶۲-۱۳۲۰ هستند که از لحاظ مخاطبان‌شان به دو دسته تقسیم می‌شوند: سران حکومتی و بهائیان. چنان‌که از اسناد منتشر شده توسط تورج امینی برمی‌آید در دوره ۱۳۳۶-۱۳۲۰ مسئولان مملکتی بیشتر مورد خطاب قرار گرفته‌اند، در دوره ۱۳۵۵-۱۳۳۷ جامعه بهائی بیشتر مخاطب بیانیه‌های محفل ملی بوده، و در دوره ۱۳۶۲-۱۳۵۶ نامه‌های محفل ملی هم به مسئولان بوده‌اند و هم به بهائیان. سال ۶۲ را به این دلیل برگزیدم که سال انحلال رسمی تشکیلات بهائی در ایران به دستور مدیران جامعه بهائی (محفل روحانی ملی بهائیان ایران) است.

سال‌های ۱۳۳۶-۱۳۲۰

در سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۳ تحریک علیه بهائیان و حمله به آن‌ها به شکل‌های مختلف به خصوص در شهرهای کوچک امری عادی بود. محافل روحانی محلی (نمایندگان بهائیان در هر شهر و روستا) مداوماً این اتفاقات را مستند کرده و تظلم می‌خواستند. محفل ملی نیز مرتباً به مسئولان کشور نامه می‌نوشت و موارد نقض حقوق بهائیان را اعلام و تقاضای رسیدگی می‌کرد. این نامه‌ها اغلب اشاره‌ای به تاریخ آیین بهائی و سابقه بهائیان داشتند، به فشارها و اذیت و آزارهای وارده به بهائیان می‌پرداختند، از اعتقادات آن‌ها سخن می‌گفتند، و دست آخر به جستجوی زبانی مشترک با مسئولان برمی‌آمدند. تحت تأثیر زمانه، این زبان مشترک معمولاً زبان معاهده‌های بین‌المللی، زبان منشور ملل متفق (آتلانتیک)، و زبان دموکراسی بود. در این جا، اشاره‌ای به وقایع این سال‌ها و نامه‌نگاری‌های محفل ملی می‌کنم تا مصداق‌های روشنی به دست داده باشم.

جمعی از مردم شاهرود در هفده مرداد ۱۳۲۳ به بهائیان آن شهر حمله کردند و سه تن از آنان را کشتند، عده‌ای را زخمی کردند و هفده مغازه و خانه را غارت کردند و به آتش کشیدند. در این حمله مأموران حکومتی با عدم اجرای وظایف خود چشم‌پوشی از چند هفته تظلم بهائیان عملاً به جو بهائی‌ستیزی دامن زدند. محفل ملی بهائیان ایران در این رابطه چد نامه به محمد ساعد، نخست وزیر وقت و محمد رضا شاه نوشت. در نامه ۲۰ مرداد ۱۳۲۳ به ساعد، محفل ملی مفصلاً واقعه را شرح داد و خواستار برخورد با مسببین و محرکین و عاملین واقعه شد. در نامه ۲۸ مرداد ۱۳۲۳ به شاه، محفل ملی اشاره کوتاهی به فشارها و اذیت و آزارها علیه بهائیان در دوران قاجار و تجدید آن در سال

مورد بحث داشت و تلویحاً خواستار رسمیت آیین بهائی بود. نامه از موقعیت ایران "بین ملل و اقوام متمدنه" به عنوان پایه "رعایت حقوق حیاتی کلیه طبقات اهالی، اعم از اکثریت و اقلیت"، یاد کرد و از آنجا نتیجه گرفت که بهائیان باید به "آسایش و امنیت و رفاه" برسند.

از واقعه شاهرود تا دو سال بعد که محفل ملی در نامه‌ای به احمد قوام، نخست وزیر وقت، تقاضای رسمیت آیین بهائی را تکرار کرد، بهائیان در سراسر کشور فشارهای شدیدی را تحمل کردند. در این نامه محفل ملی به فشارها اشاره کرد، از تعداد زیاد بهائیان در ایران سخن به میان آورد، از عدم توجه مراجع اداری و قضایی به تظلمات و عدم استخدام رسمی بهائیان نوشت، و انتشار نشریات و کتب ضد بهائی را محرک بهائی ستیزی دانست. با این مقدمات، محفل خواست رسمیت قانونی را طرح کرد: "تصویب نامه‌ای صادر نمایند که حقوق بهائیان نیز مانند سایر اقلیت‌های دینی در ایران محفوظ باشد." همین تقاضا سه سال بعد، مجدداً در نامه ۲۴ بهمن ۱۳۲۸ به محمد رضا شاه، با تأکید بر جایگاه او تکرار شد: "همانطور که شاهنشاه عظیم‌الشان نیز کراراً این نکته را بیان و تأیید فرموده‌اند، عموم رعایای کشور شاهنشاهی باید در پیشگاه قانون متساوی‌الحقوق باشند." درخواست تساوی حقوق بارها و بارها از سوی بهائیان ایران تکرار شد اما هیچ‌گاه به خواسته خود نرسید. این اسناد نشان می‌دهد که نقطه مشترک بین محفل ملی و مسئولان کشور تشبیه ایران به ممالک راقیه و متمدنه و اشاره به منشور ملل متفق (آتلانتیک) و اصول دموکراسی بود.

اگرچه در تمام سال‌های مورد بحث، حقوق بهائیان به انحاء مختلف نقض می‌شد، اما مهم‌ترین مورد نقض حقوق بهائیان به دست مسئولان حکومت نظامی و علما و هوادارانشان در تهران و بعضی از شهرهای ایران در سال ۱۳۳۴ پیش آمد. در تاریخ ۱۶ اردیبهشت ۱۳۳۴ سرتیپ تیمور بختیار، فرماندار نظامی تهران، در اطلاعیه‌ای اشغال حظیره‌القدس (عبادت‌گاه) بهائیان را توسط پلیس تأیید کرد. سه روز بعد، ۱۹ اردیبهشت ۱۳۳۴، حجت‌الاسلام محمد تقی فلسفی در مصاحبه‌ای در روزنامه کیهان تأکید کرد که "باید دست بهائی‌ها از این مملکت کوتاه شود، بنابراین محو آثار و بقایای آن‌ها نیز حتمی و واجب است." بختیار نیز حجت‌الاسلام فلسفی را تأیید می‌کرد: "بهائیان دسته‌ای هستند که می‌خواهند اختلال نظم کنند. آن‌ها را نباید یک اقلیت مذهبی نامید و چنین تصور کرد، دولت ایران با اقلیت‌های مذهبی مبارزه می‌کند." به نوشته روزنامه کیهان، تخریب حظیره‌القدس از روز ۳۱ اردیبهشت آغاز شد و بختیار و سرلشکر نادر باتمانقلیچ، رئیس ستاد ارتش، از عملیات تخریب بازدید کردند. کیهان، همچنین عکسی از باتمانقلیچ در حال کلنگ زدن به دیوار حظیره‌القدس منتشر کرد.

در ادامه اتحاد حکومت و علما علیه بهائیان، آیت‌الله بروجردی شش تیر ماه همان سال در نامه‌ای به حسین علاء، نخست وزیر وقت، خواهان جلوگیری از تبلیغات بهائیان و تعطیل تشکیلات و مراکز آن‌ها و اخراجشان از دوایردولتی شد، و نخست

وزیر پذیرفت. اشغال و تخریب حظیره القدس تهران موجب حملات متعدد به بهائیان در سراسر ایران شد که تا سال ۱۳۳۶ ادامه داشت. از آن سال به بعد، به تدریج از میزان فشار بر بهائیان کاسته شد. سیر وقایع نشان داد تا زمانی که حکومت شاه در موضع ضعف بود به قدرت علما تن داد و در برابر فشار بر جامعه بهائی موضعی نگرفت. برعکس، ثبات بیشتر حکومت در سال‌های بعد به امنیت بیشتر بهائیان انجامید.



در حال تخریب ساختمان حظیره القدس تهران
تیمسار باتمانقلیچ



در حال نظارت بر تخریب گنبد حظیره القدس تهران
حجت الاسلام فلسفی و سرهنگ حریری

سال‌های ۱۳۵۵-۱۳۳۷
در سال ۱۳۳۷، حکومت مرکزی که از بی‌ثباتی پس از جریان ۲۸ مرداد رها شده بود، به بهائیان اجازه بازگشایی مراکزشان را داد. بر پایه تعهد اعلام شده دولت به موازین

اعلامیه جهانی حقوق بشر، محافل ملی در آن سال‌ها به زبان مشترکی با مقامات کشور دست یافتند. پیش از آن و در سال ۱۳۳۵، انجمن حجّیه مهدویه با مرامی غیرسیاسی و تنها به منظور مبارزه با بهائیت تأسیس شده بود. رهبران این انجمن در کنار آیت‌الله بروجردی و حجت‌الاسلام فلسفی و عده‌ای دیگر از علمای عمدتاً غیرسیاسی می‌کوشیدند بهائیان را به عنوان دشمنان بالفعل جامعه ایران و مسلمانان معرفی کنند. آیت‌الله روح‌الله خمینی با این که به دلیل اعتقاد به اسلام سیاسی با این گروه‌ها و افراد زاویه داشت، در دشمن‌سازی از بهائیان با آنان همراه بود. یکی از تأکیدات اصلی او در درگیری‌هایش با حکومت شاه، مبارزه با آیین بهائی و بهائیان بود. او از شایعه رابطه بهائیان و اسرائیل نهایت استفاده را بُرد و در اردیبهشت ۱۳۴۲ تأکید کرد که بهائیان حقیقتاً عمال اسرائیل هستند. در یک سخنرانی دیگر در اوایل خرداد ۱۳۴۲ گفت که دستگاه تبلیغات را به دست آن‌ها سپرده و در دربار دست آن‌ها باز است. در ۱۳ خرداد ۱۳۴۲ در یکی از مهم‌ترین سخنرانی‌های تهییجی خود که به واقعه ۱۵ خرداد انجامید، بر تأثیرپذیری شاه از آیین بهائی، به دلیل تعهد او به فرصت‌های برابر برای زنان و مردان، تأکید کرد و به شاه اعلان جنگ داد. حکومت شاه به این سخنان وقعی ننهاد و شورش خرداد ۴۲ را درهم شکست. پیروزی شاه در رودرویی خرداد ۴۲، اعتماد به نفس بیشتری به او بخشید و او را به اتخاذ یک سیاست عمدتاً سکولار و به گفته خود وی بر مبنای "اعلامیه جهانی حقوق بشر" ترغیب کرد. این سیاست به نفع جامعه بهائی تمام شد و بهائیان در ده ساله ۱۳۴۴ تا ۱۳۵۵ امنیت بیشتری پیدا کردند. نامه‌ها و بیانیه‌های محفل ملی در این دوره گواهی بر این مدعاست. در این دوره، محافل ملی نامه‌های کمتری به مقامات کشوری نوشتند ولی تعداد نامه‌هایشان خطاب به بهائیان ایران افزایش یافت.

برخلاف دوره پیش که محفل ملی مداوماً با سطوح بالای رهبران کشور از جمله شاه و نخست وزیر مکاتبه می‌کرد، در اسنادی که تورج امینی از سال‌های ۱۳۳۵-۱۳۳۵ منتشر کرده است، تنها دو نامه خطاب به نخست وزیر، امیر عباس هویدا، دیده می‌شود. نامه اول، به تاریخ ۸ مهر ۱۳۴۷ به یک مورد خاص که در آباده فارس اتفاق افتاده است اشاره دارد. نامه دوم، به تاریخ ۲۴ دی ۱۳۴۷ نوشته مفصلی است نشانگر آن که چگونه محفل ملی در تقابل با روند دیگری سازی از بهائیان، تاریخ را توضیح می‌دهد و بر هم‌نوابی بهائیان با منویات شاه مبنی بر رعایت اعلامیه جهانی حقوق بشر تأکید می‌کند. مقدمه نامه حملات و آتش‌افروزی‌ها و درگیری‌های سال‌های قبل (دهه بیست و اوایل دهه سی) را کمرنگ جلوه می‌دهد و از همراهی دولت با بهائیان و علیه فتنه‌انگیزان نمی‌گوید تا به سال ۱۳۳۴ برسد که سیاست حکومت عوض شد و دولت و کارگزاران آن با "عده‌ای از پیشوایان مذهبی" علیه بهائیان متحد شدند و مراکز آنان را تخریب کردند. وقایع سال ۱۳۳۴، همان‌گونه که از نامه محفل ملی برمی‌آید، نشانه همکاری حکومت و علمای دینی و به بار نشستن نهال بهائی‌ستیزی است که یکی از مهم‌ترین نشانه‌های آن بخشنامه‌ای بود که حسین علا، نخست وزیر وقت در سال ۱۳۳۴، به درخواست آیت‌الله

بروجردی صادر کرد و در آن خواستار اخراج بهائیان از ادارات دولتی شد و به این ادارات دستور داد از استخدام بهائیان خودداری کنند. موضوع اصلی این نامه محفل ملی، تنگناهای تحمیل شده به جامعه بهائی در سال‌های منجر به زمان نوشتن نامه (۱۳۴۷) بود. با اشاره به مشکلات به وجود آمده برای بهائیان، محفل ملی به "پیام شاهنشاه به مناسبت بیستمین سالروز اعلامیه حقوق بشر" استناد می‌کند. اعلامیه حقوق بشر همه آن‌چه بهائیان می‌خواهند را در بر می‌گیرد: نفی تبعیض بر اساس مذهب، برابر بودن همگان در مقابل قانون، حمایت قانون از همه افراد صرف‌نظر از تفاوت‌هایشان، آزادی عقیده و ایمان و مذهب و تبلیغ آن و حق اشتغال همگان در شرایط مساوی. نامه محفل به مقاله‌نامه‌ای هم اشاره می‌کند که به تصویب و تأیید مجلسین و صحه شاه رسیده است و اجرای آزادی مذهب را تضمین نموده است.

مضمون اصلی نامه‌های دادخواهی محافل ملی در دهه بیست و اوایل دهه سی، کشتن و آتش زدن و غارت کردن و بیرون راندن از خانه و شهر بود. در این نامه، سیزده سال بعد از سال ۳۴، موضوع شکایت عدم استخدام در دوایر دولتی، تعطیلی گاه به گاه "اجتماعات بهائی" و بعضی تحرکات ضد بهائی در نیریز، رضاییه، شیراز، اصفهان و مهم‌تر از همه آباده بود که جمعی می‌خواسته‌اند چهار دانشجوی بهائی را به توبه و بازگشت به اسلام وادار کنند. موضوعات طرح شده گرچه نشان می‌دهد که بهائیان در امنیت بیشتری زندگی می‌کردند، اما هنوز با محدودیت‌های زیادی روبرو بودند. کاهش تعداد نامه‌های محفل ملی به سران کشور را هم باید نشانه دیگری از بهبود نسبی اوضاع دانست.

در دوره ۱۳۳۷-۱۳۵۵، بهائیان بیشترین تعامل با غیربهائیان را در طول تاریخ‌شان تجربه کردند که با غلبه اسلام سیاسی حین و پس از انقلاب، به دشمن‌انگاری بهائیان و تلاش برای منزوی کردن آن‌ها ختم شد. در این دوره، محافل ملی توانسته بودند در گفتگو با حاکمان و مسئولان کشور زبان مشترکی بر مبنای گزارش فشارها و اذیت و آزارها، تأکید بر مشترکات، و بیان معتقدات بهائیان بسازند. این امکان پس از انقلاب مفقود بود. در دوران مصائب وارده بر بهائیان پس از انقلاب، محافل ملی مدام بر نقش برجسته‌تر فرد و خودسازی اعتقادی او با اتکا به مناجات و راهنمایی تشکیلات، و نقش کمتر تعامل او با جهان خارج، به خصوص جامعه غیربهائی تأکید کردند. در این دوره به جای سعی محال برای ساختن زبان مشترک با حاکمان اسلامی، محافل ملی با انتشار بیانیه‌ها و نامه‌هایی خطاب به حاکمان جدید و در تلاشی ناموفق کوشیدند زمینه‌ای برای گفتگو بسازند.

سال‌های ۱۳۶۲-۱۳۵۶

سال ۱۳۵۶ برای بهائیان با قتل روح‌الله تیموری مقدم در روستایی نزدیک گرگان آغاز شد و با تجاوز به ساختمان‌های اداری بهائی و گورستان‌های بهائیان و بعضی از

مقابر شهدا در شهرهای مختلف ایران، جلوگیری از استخدام بهائیان بالاخص در آموزش و پرورش، ممانعت از ثبت نام پذیرفته‌شدگان بهائی در بعضی از دانشگاه‌ها، حمله به خانه‌های بهائیان و مجبور کردن آن‌ها به ترک محل اقامت‌شان، اقدام به سرقت اسناد محفل ملی و حمله کردن به بهائیان و "ضرب و شتم و جرح و قتل آنان" ادامه یافت. گزارش محفل ملی بهائیان ایران راجع به وقایع سال ۱۳۵۶ نشان می‌داد که بی‌ثبات شدن دولت مرکزی با کاهش حمایت آن از بهائیان و همراهی بیش از پیش کارگزارانش با سرکوبی بهائیان همراه بود. انتهای گزارش محفل ملی، اشاره‌ای به تأثیر مثبت ریختن خون روح‌الله تیموری مقدم بر جامعه بهایی و ساختن بهشت برین روی زمین دارد. این اشاره از این مهم است که در بیان‌های بعدی محفل بارها تکرار می‌شود و به جای تفسیر آشنای بهشت اخروی برای شهدا، ارزش خون آنان را در ساختن جامعه‌ای بهتر، بهشت دنیوی، می‌داند؛ تلفیقی از نگاه ماورائی و دنیوی (سکولار) در آیین بهائی.



تخریب خانه سید علی محمد باب در کوچه شمشیرگرهای شیراز ۱۸ آبان ۱۳۵۸

به موازات کاهش قدرت حکومت مرکزی، تعداد حملات به بهائیان در سال

۱۳۵۷ افزایش یافت. حملاتی که در آنها گاه ردهای مأموران حکومتی هم دیده می‌شد. اوج این حملات در آذر آن سال و در شیراز رخ داد. پیش از آن در خورموچ، مرودشت، سرستان، نیریز، آباده و بعضی شهرهای دیگر حمله به بهائیان و بیرون راندن آنان از خانه‌هایشان آغاز شده بود. در محله سعدی شیراز و در پی چندین شب اعلامیه‌نویسی و دعوت بهائیان به اسلام و تهدید آنان به آتش زدن خانه‌هایشان در صورت استنکاف از مسلمان شده، سرانجام غروب ۲۲ آذر، گروهی از مسلمانان متعصب به خانه صفات‌الله فهندژ، یکی از بهائیان حمله کردند. او که درجه‌دار ارتش بود کوشید در دفاع از خود از اسلحه‌اش استفاده کند و با مهاجمان درگیر شود. در این درگیری علاوه بر صفات‌الله فهندژ و دختر عمویش، عوض گل فهندژ، گفته می‌شد که ۱۱ نفر از مهاجمین نیز کشته شده‌اند. بیشتر کشته‌شدگان هدف تیرهایی قرار گرفته بودند که از اسلحه صفات‌الله فهندژ شلیک شده بود. از فردای آن روز آتش زدن و حمله به خانه‌ها و مغازه‌های بهائیان در شیراز آغاز شد. در این حمله که سه روز طول کشید، بیش از ۱۷۰ خانه و مغازه به آتش کشیده شد. انجمن حجتیه و بعضی مذهب‌یون انقلابی در این حملات دخیل بودند. این واقعه تنها حمله ثبت‌شده‌ای است که در آن یکی از بهائیان از اصل عدم خشونت مورد تأیید آیین بهایی عدول و مقابله به مثل کرد. در تبلیغاتی که در هیاهوی روزهای انقلاب در صف‌بندی‌های انقلابی دشمن درمی‌گرفت، واقعه سعدی به مثابه تأییدی بر دشمنی بهائیان با ملت مسلمان وانمود شد. پس از واقعه سعدی، مخالفت با دشمن‌سازی از بهائیان مشکل شده بود. در چنین شرایطی بود که بهائیان با پیروزی انقلاب به رهبری روحانیت بنیادگرا و مخالف آئین بهائی روبرو شدند.

۱۲ بهمن ۵۷، درست ده روز پیش از پیروزی انقلاب اسلامی و سرنگونی حکومت شاه، محفل ملی در پیامی به بهائیان ایران از آتش زدن "بیش از پانصد خانه مسکونی و محل کسب و کار" بهائیان و تظلم به مقامات ذیربط دولت شاهنشاهی گزارش داد. در این نامه محفل ملی آشکارا نامی از انقلابی که در ایران در جریان و نزدیک به پیروزی بود نبرد اما به تلویح از آن به عنوان "تحولات عظیمی که در مهد امرالله واقع شده" یاد کرد. نامه از بهائیان خواست که به استقبال مشقات ناشی از این "تحولات عظیم" بروند زیرا به قول شوقی افندی، رهبر و یکی از شارحان آیین بهائی تا پایان دهه سی شمسی، تشدید مخالفت با آیین بهائی و بهائیان به معنای فراهم شدن "وسائل ذخیره فوز و نصرت عظمی از برای ملت ستمدیده بها در آن کشور (ایران)" است. پذیرش مشکلات یکی از پایه‌های آموزه‌های بهائی بود که از ابتدای تاریخ این آئین بین بهائیان ترویج شده بود. استقبال محفل ملی از مصائب به مثابه مقدمه پیروزی می‌توانست مؤید کوشش‌های بهائیان برای غلبه بر دشواری‌هایی باشد که پیش رو داشتند.

محفل ملی در نامه پنجم اسفند ماه ۵۷ خطاب به بهائیان ایران از تغییر حکومت در ایران سخن گفت و از آنان خواست "مراتب اطاعت و انقیاد و صداقت و وفاداری خود را ظاهراً و باطناً در جمیع احوال و اقوال و اعمال نسبت به حکومت و مملکت خود ابراز

دارند." در این نامه به محدودیت‌هایی که ممکن بود برای بهائیان پیش بیاید اشاره شد و محفل ملی از بهائیان خواست اگر تلاش‌هایشان برای رفع محدودیت‌ها نتیجه نداد، به قانون و حکم حکومت تسلیم شوند. نامه فقط درخواست تقیه و "تبری و انکار و کتمان عقیده" را مستثنا کرد و اعلام کرد که بهائیان در این مورد خاص "شهادت را بر اطاعت مقدم شمردند و ترجیح دهند." با این نامه، عدم کتمان عقیده تبدیل به یکی از خطوط راهنمای حرکت بهائیان در سال‌های دشوار پس از انقلاب شد.

در نامه‌ای با عنوان "جان و دل، نه آب و گل" به تاریخ ۹ مهرماه ۵۸، محفل ملی با صراحت بیشتری از انقلاب و وقایع و پیامدهای آن برای بهائیان سخن گفت. در این نامه از جمله به تلاش‌های بهائی‌ستیزان اشاره شد که تصویری "مودار خیانت و کذب و تزویر و نفاق یا ارتباط سیاسی و اشتغال به جاسوسی" از بهائیان پرداختند و هم‌زمان "هرگونه وسیله دفاع شرعی و عرفی و قانونی و وجدانی" را از آنان سلب کردند. بهائی‌ستیزان یا "مخالین" آیین بهائی در این نامه جمعی هستند که از "اواخر دوره رژیم سابق تا توانستند عرصه را بر بهائیان تنگ کردند. همان‌ها - اشاره به طرفداران انجمن حجّتی که پیوسته از جانب حکومت حمایت می‌شدند، خود را برخوردار از حمایت دولت جدید جلوه‌گر ساختند تا آن‌جا که می‌توانستند تحریک و تفتین و عدوان و بهتان را بر علیه بهائیان ادامه دادند." نوشتن نامه‌هایی از این نوع ادامه یافت. این نامه‌ها با ابراز وفاداری به حکومت اسلامی آغاز شدند و با گذشت زمان به فاصله‌گذاری با آن و دست آخر اعلام مخالفت صریح با سیاست سرکوبی بهائیان رسیدند. به موازاتی که محافل ملی درمی‌یافتند که تلاش برای غلبه بر بهائی‌ستیزی حاکمان اسلامی عبث است، لحن نامه‌هایشان تندتر می‌شد.

در نامه مورخ ۱۴ اسفند ۱۳۵۸ به مصطفی میرسلیم معاون وزیر کشور، محفل ملی با تأیید "نیات خیری که خاطر لطیف و قلب مهربان رهبر عالیقدر روحانی ایران همیشه به آن متوجه بوده" از بهائیان حرف می‌زند که بزرگ‌ترین اقلیت مذهبی کشور و تنها اقلیتی هستند که اسلام را تصدیق می‌کنند، از تخریب خانه سید علی محمد باب - بنیان‌گذار آیین بابی - در شیراز شکایت می‌کند. نامه از زندانی‌ها و مفقودین و اخراج کارمندان بهائی و مصادره شرکت امنا و بیمارستان میثاقیه - شرکتی بازرگانی و بیمارستانی متعلق به جامعه بهائی - سخن می‌گوید. همه آنچه محفل ملی به آن می‌پردازد حکایت از عزم آن به کم کردن فاصله جامعه بهائی از جامعه بیرون و ترمیم گسستی دارد که از سال‌ها پیش به بهائی‌ستیزی خوراک رسانده است. این خواسته در میان حکومتیان نه تنها پژواکی نمی‌یابد، بلکه به دشمنی و نفرت‌پراکنی بیشتر از سوی آن‌ها دامن می‌زند.

محفل ملی در آخر سال ۱۳۵۹ نامه مفصلی به مسئولین کشور می‌نویسد و برای چندمین بار نکاتی را با آن‌ها در میان می‌گذارد. در این نامه به دیگری‌سازی فعال از جامعه بهائی ایران اشاره می‌شود و این که "ایراد اتهامات سیاسی بر جامعه بهائی بیشتر برای دور نگاه داشتن افراد از تحقیق و کسب اطلاع از حال و مال این جامعه است." تنها

راه مقابله با بهائی ستیزی مرسوم، چه در این نامه و چه در سایر بیانیه‌های محفل ملی، اطلاع‌رسانی و دادخواهی است. زبان این دادخواهی گاهی تند می‌شود و گاهی نرم. چند روز پس از نامه محفل ملی، در ۲۶ اسفند ۱۳۵۹، دو بهائی آباده‌ای به نام‌های مهدی انوری و هدایت‌الله دهقانی در شیراز اعدام شدند. در واکنشی غیرمنتظره و برای اولین بار بهائیان تهران در تلگرامی به این اعدام‌ها واکنش سختی نشان دادند و بر "سکوت مسئولین" و "عدل اسلامی" ادعایی آن‌ها تأخند و بر همراهی خود با اعدامیان تأکید کردند. آن‌ها از جمله نوشتند: "جمع بهائیان همان اعتقادات دکتر انوری و دهقانی را دارند و در همان راه سالکند. یا باید همه کشته شوند و یا به حقوق حقه خود برسند." این تلگراف از سوی مرکز رسمی اداری بهائی، یعنی محفل ملی صادر نشده و تنها به امضای بهائیان تهران رسیده بود. همین امضای غیررسمی همراه با مننی متفاوت از آن‌چه تا آن زمان از طرف جامعه بهائی منتشر شده بود بر اراده و اعتماد به نفس آن جامعه برای اتکاء بیشتر به خود و گسست از حکومت افزود. با تداوم و افزایش فشارهای حکومتی بر بهائیان، محفل ملی در نامه‌هایش به تدریج از خوشبینی دست کشید و رسماً مقامات مملکتی را به بهائی ستیزی سازمان‌یافته متهم کرد. از آن زمان تا سال ۱۳۶۲ که تشکیلات بهائی به دستور دادستانی انقلاب تعطیل شد، بهائیان صریح‌تر از حقوق‌شان دفاع کردند و هم‌زمان حاکمیت بیش از پیش بر نفرت‌پراکنی علیه آن‌ها تأکید و در طردشان از جامعه تلاش کرد.

در نامه مفصل محفل ملی به مقامات قضایی در سال ۱۳۶۱، دیگر از آن خوشبینی سال‌های ۵۸ و ۵۹ خبری نیست و جای خود را به آگاهی به تصمیم حکومت برای "سرکوب سران" و در تنگنا گذاشتن بقیه بهائیان به منظور "ترک عقیده و ارشاد" داده است. نامه به بیش از صد اعدامی بعد از انقلاب اشاره می‌کند، اما زندگی بهائیان در ایران را تلخ‌تر از اعدام و اعدام را "به مراتب شیرین‌تر از زندگی در شرایطی" می‌داند که "اکنون برای بهائیان در ایران عرضه می‌شود." با توضیح آن‌چه بر بهائیان در سال‌های بعد از انقلاب رفته، نامه به تلخی از یکی شدن دین و حکومت گلایه می‌کند و آن را مضر به حال بهائیان می‌داند:

تفاوت آن که سابقاً فتوای قتل صریحاً به نام مذهب صادر می‌شد و حاکم اجرا می‌کرد، امروز که علما خود مصدر حکومت هستند بر این تدبیرند که با اتهامات سیاسی آن‌ها (بهائیان) را به زندان افکنند که در دادگاه انقلاب محکوم به اعدام شوند و چون حکم از حاکم شرع است اعتراضی ندارد، وکیل و محاکمه و تشریفات نخواهد، مدرک و دلیل نشاید و قانون اساسی و موازین حقوقی به آن راهی ندارد.

اصل اعتقادی بهائیان مبنی بر اطاعت از حکومت زمانی به آنان کمک می‌کرد که دین و حکومت از هم جدا بودند و در تضاد با هم قرار می‌گرفتند، و به این ترتیب بهائیان می‌توانستند از جور علما به قانون حکومت پناه ببرند. اما در زمانه‌ای که بهائی ستیزی به سیاست رسمی حکومت تبدیل شده بود، اطاعت از حکومت به شیوه سابق تنها

می‌توانست به معنای محدودیت‌های بیشتر برای جامعه بهائی باشد. این محدودیت‌ها زمانی خود را کاملاً نشان داد که حسین موسوی تبریزی، دادستان وقت دادگاه انقلاب اسلامی در هفتم شهریور ۱۳۶۲ رسماً انحلال تشکیلات بهائی را اعلام کرد. او برای توجیه انحلال از اصطلاح‌های "محارب" و "توطئه‌گر" استفاده کرد که در آن زمان به گروه‌های سیاسی مخالف جمهوری اسلامی اطلاق می‌شد. موسوی تبریزی به عدم رسمیت آیین بهائی در قانون اساسی هم استناد و به خصوص به ممنوعیت هرگونه فعالیتی که به تبلیغ آیین بهائی تعبیر شود تأکید کرد. محفل ملی در نامه سرگشاده‌ای به تاریخ ۱۲ شهریور ۶۲ تعطیلی تشکیلات بهائی را پذیرفت و در مقابل از حکومت خواست که از تهدید و آزار و دستگیری بهائیان دست بردارد و حقوق انسانی آن‌ها را به رسمیت بشناسد که طرف حکومتی به آن تن نداد. اعدام‌ها و فشارها و مضایق اقتصادی و اجتماعی در سال‌های بعد هم تقریباً به همان شدت قبل ادامه یافت. مانند سایر بیانیه‌های محفل ملی، "نامه سرگشاده" با شرح اصول و عقاید و رد تهمت جاسوسی و احتکار و دفاع از دخالت نکردن در سیاست و اطاعت از حکومت و تقیه نکردن آغاز شد و با شرح فشارهای وارده به بهائیان بعد از انقلاب ادامه یافت. سرانجام، نامه بر "اطاعت تام از اوامر دولت و حکومت" تأکید و "تعطیل تشکیلات بهائی در سراسر کشور" را اعلام کرد. در مقابل، محفل ملی شروطی پیش کشید و با ذکر جزئیاتی در ۱۳ بند از حکومت خواست که تمام حقوق انسانی و ملی بهائیان را رعایت کند و از تعقیب کیفری آن‌ها دست بردارد. محفل ملی بر نارضایتی بهائیان از تعطیلی تشکیلات تأکید کرد و با اشاره به "دور از انصاف و عدالت" بودن "امر به دادستان کل انقلاب اسلامی"، پذیرش آن را تنها به "حکم وظیفه دینی" بهائیان در اطاعت از حکومت دانست.

نتیجه‌گیری

برای سال‌ها، بهائیان به دنبال تعریف هویت خود به مثابه "دیگری" مسلمانان در یک اجتماع مداراگر و دگرپذیر بودند. آن‌ها تلاش کردند تا در معنایی مثبت "دیگری" مسلمانان شناخته شوند و به هویتی کاملاً مستقل از اسلام اما پیوسته با آن و ایران دست یابند. بهائیان بخشی از ملت ایران و معتقد به دینی ایرانی بودند که گفتمان بهائی‌ستیز مسلط به ویژه پس از انقلاب ۵۷ سعی در بیرون راندن آن‌ها از دایره ملت و دشمن‌سازی از آنان داشت. نفرت‌پراکنی علیه بهائیان به سیاست رسمی جمهوری اسلامی بعد از انقلاب ۵۷ تبدیل شد و امکان یافتن زبانی مشترک بین حکومت و جامعه بهائی را بسیار کم کرد. برخلاف نامه‌های محافل ملی به مسئولین کشور در زمان شاه که بر پایه امکان همراهی ارکان حکومتی و یافتن یک زبان مشترک بر مبنای اعلامیه جهانی حقوق بشر و قانون اساسی مشروطه تنظیم می‌شد، نامه‌های پس از انقلاب ۵۷ نه به منظور ایجاد هم‌زبانی با حکومت اسلامی بلکه بیشتر برای دادن توصیفی از وضعیت بهائیان در زمان نوشتن نامه و اعتقادات‌شان نوشته می‌شدند. در شرایط ملتهب و پر سوءظن آن زمان،

بهائیان نه تنها نمی توانستند بر بهائی ستیزی ریشه دار غلبه و در شرایط برابر با سایر شهروندان زندگی کنند، بلکه به شکلی نظام مند سرکوب می شدند. در این قضا و با دستوری حکومتی، تشکیلات بهائی در شهریور ۱۳۶۲ منحل شد. با این دستور، حتی ارتباط معمولی و روزمره بهائیان با سایر افراد هم می توانست به تبلیغ آیین بهائی تعبیر شود و موجب تعقیب کیفری باشد. به این ترتیب، بهائیان اجباراً به گروهی منزوی و در خود تبدیل شدند و از جامعه بیرون فاصله گرفتند. حکومت ایران، دست کم در کوتاه مدت، بهائی ستیزی را تا سطح ارتباطات میان مردم و بهائیان جا انداخت و موفق شد بر فاصله میان آنان بیافزاید.

علمی و فرهنگی نشرها
 طب مع و لرمت

برگرفته از ایران وایر

از: کیان ثابتی

یادی از پدر، مادر و دختر ۲۲ ساله‌شان که همگی در یک روز به اتهام بهائی بودن اعدام شدند

“خبر اعدام خانواده‌ام، هر سه تا با هم، مثل ضربه ناگهانی یک پتک بود به سرم، تا چند روز هیچ چیزی نمی‌توانستم بخورم. جسمم هیچ چیزی را نمی‌پذیرفت. در شوک کامل بودم. امروز احساس خوبی دارم؛ چون خانواده‌ام تا پای جان بر سر اعتقادشان ایستادند و به من، فرزندان و هزاران نفر دیگر یاد دادند که هیچ‌گاه تسلیم ظلم و بی‌عدالتی نشوند؛ حتی اگر جان خود را از دست بدهند. اهداف بزرگ، فداکاری‌های بزرگ می‌خواهد.”

این‌ها سخنان “ناهید اشراقی” است. پدر، مادر و خواهر جوان او به طور هم‌زمان در خرداد ۱۳۶۲ به خاطر اعتقاد به آیین بهائی در شهر شیراز اعدام شدند. “ناهید اشراقی” می‌گوید: “پدرم عنایت‌الله اشراقی و مادرم، عزت جانمی هر دو در نجف‌آباد اصفهان از والدینی بهایی به دنیا آمدند. پدرم متولد سال ۱۳۰۰ و مادرم متولد ۱۳۰۵ بود. پدرم پس از پایان سربازی در شرکت نفت استخدام شد. اولین محل خدمت او بندر بوشهر بود. او اغلب مرخصی‌هایش را در منزل پدری‌اش در اصفهان می‌گذراند. در طی همین رفت و آمدها، پدر و مادرم با هم آشنا شدند که این آشنایی منجر به ازدواج آن دو با یک‌دیگر در سال ۱۳۲۶ شد.” او ادامه می‌دهد که پس از به دنیا آمدن فرزند دوم، پدرش تقاضای انتقال داد و با موافقت شرکت نفت به کازرون منتقل شدند. در سال ۱۳۳۶، خانواده اشراقی به شیراز نقل مکان کردند و مدت ۱۳ سال در این شهر سکونت گزیدند.

ناهید در مورد خواهرش می‌گوید: “ما پنج خواهر و برادر بودیم. رؤیا فرزند چهارم خانواده و در سال ۱۳۳۹ در شهر شیراز به دنیا آمد. او چند کلاس اول ابتدایی را در شیراز خواند و سپس با انتقال پدر به تربت حیدریه، بقیه دوره ابتدایی را در آن شهر گذراند. سرانجام پدرم به مشهد منتقل شد و خانواده‌ام ساکن مشهد شدند.”

در سال ۱۳۵۷ رؤیا در رشته دامپزشکی دانشگاه پهلوی شیراز پذیرفته شد و برای تحصیل و زندگی راهی آن شهر شد. پدرش هم پس از سال‌ها خدمت در شرکت نفت ایران بازنشسته شد و همراه همسر و دختر دیگرش به شیراز بازگشت. سرانجام پس از سال‌ها کار و سکونت در شهرهای مختلف، زندگی خانواده اشراقی در شیراز به ثبات رسید. آنان در منزلی که در دوره قبلی سکونت‌شان در شیراز خریداری کرده بودند ساکن شدند. سه تا از فرزندانشان در خارج از کشور ساکن بودند، رؤیا مشغول تحصیل بود و پدر و مادر هم دوران بازنشستگی را در آرامش می‌گذراندند.

اما این آرامش نسبی طولی نکشید که با قطع حقوق بازنشستگی پدر و اخراج رؤیا از دانشگاه به دلیل بهایی بودن به هم خورد. از طرف دیگر، اعدام و دستگیری بهاییان در شهرهای مختلف ایران آغاز شده بود. دامنه دستگیری و اعدام‌ها به شیراز هم کشیده شد. املاک متعلق به جامعه بهایی شیراز به تصرف کمیته‌های انقلاب درآمد. این وضعیت، فرزندان خارج از کشور خانواده اشراقی را نگران حال پدر و مادرشان کرده بود. آنان از والدین‌شان خواستند تا به خارج از کشور بیایند.

ناهید اشراقی می‌گوید: پدر و مادرم مخالف ترک ایران بودند. پدر می‌گفت، الان جامعه بهایی در ایران تحت فشار است و بهاییان برای تحمل این فشارها احتیاج به کمک یک‌دیگر دارند. ما نباید از سختی‌ها فرار کنیم، باید کنار هم باشیم و به هم کمک کنیم. پدر و مادر از ما خواستند تا رؤیا و رزیتا را تشویق به خروج از کشور کنیم؛ ولی آن‌ها هم مخالف بودند و می‌گفتند در این شرایط که بهاییان احتیاج به همراهی و همبستگی دارند، ما چگونه می‌توانیم برای راحتی خودمان از ایران برویم. در دوران جنگ، خانه اشراقی‌ها میزبان جنگ‌زده‌های بهایی بود که زندگی خود را از دست داده و آواره شده بودند. خانواده‌های جنگ‌زده تا پیدا کردن مکان مناسب برای زندگی در منزل عنایت اشراقی ساکن می‌شدند و خانواده اشراقی از آن‌ها پذیرایی می‌کردند.

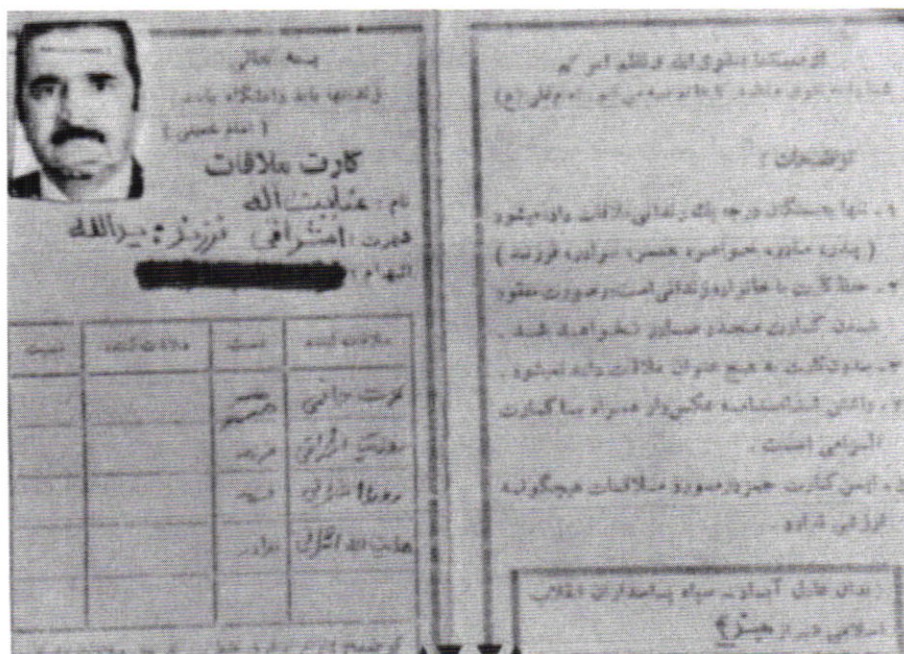
بر اثر رفت و آمدهای مکرر به منزل اشراقی‌ها، صبح روز ۵ آذر ۱۳۶۰ مأموران سپاه به منزل اشراقی حمله کردند و عنایت اشراقی و همسرش عزت خانم را به همراه دخترانشان رؤیا و رزیتا و دو میهمان بازداشت کردند. بازداشت‌شدگان را به مرکز سپاه پاسداران منتقل و پس از سه روز آن‌ها را آزاد کردند.



از راست: عزت جانمی (۵۷ ساله)، عنایت‌الله اشراقی (۶۲ ساله)، رؤیا اشراقی (۲۲ ساله)

در روز ۸ آذرماه ۱۳۶۱، مأموران سپاه به منازل تعدادی از بهایان شیراز هجوم برده و ۴۱ شهروند بهایی را دستگیر و به بازداشتگاه سپاه پاسداران شیراز منتقل کردند. در بین بازداشت‌شدگان، رؤیا اشراقی ۲۲ ساله همراه با پدر و مادرش دیده می‌شدند. مأموران شبانه به منزل خانواده اشراقی هجوم آورده و پس از سه ساعت بازرسی، هر سه تن را با رفتاری توهین‌آمیز سوار اتومبیل کردند. سپس آن‌ها را به بازداشتگاه سپاه بردند و پس از مدتی ناسزاگویی، پدر را به بند مردان و مادر و دختر را به بند زنان منتقل کردند.

خانواده اشراقی را با چشمان بسته در کنار هم بازجویی می‌کردند و با تحقیر و توهین یکی از آن‌ها سعی می‌کردند عضو دیگر خانواده را تحت فشار قرار دهند یا ادعاهایی را به دروغ از قول یکی از اعضای خانواده برای فرد دیگر خانواده بازگو کنند. یک روز در حین هواخوری، ناگهان رؤیا را از بلندگو احضار کردند. وقتی او را از هواخوری بردند، نگهبانان در نزدیکی عزت، مادر رویا با هم طوری گفت و گو کردند که او بشنود؛ آن‌ها گفتند که زندانی را برای تعزیر (شلاق زدن) به سلول برده‌اند. رؤیا پس از چند ساعت به سلول برگشت و تعریف کرد که مرا چهار ساعت با چشمان بسته به اتاقی بردند. هر از چند مدتی بازجو می‌آمد و مرا تهدید به شکنجه و اعدام می‌کرد. به من گفت که والدینت تبری کردند؛ تو هم اگر تبری کنی، الساعه هر سه نفر آزاد خواهید شد. من گفتم بهایی هستم و تبری نمی‌کنم. او مرا به خاطر این حرفم تهدید به شلاق کرد. ولی در طی چهار ساعتی که در آن اتاق بودم، شلاق نخوردم.

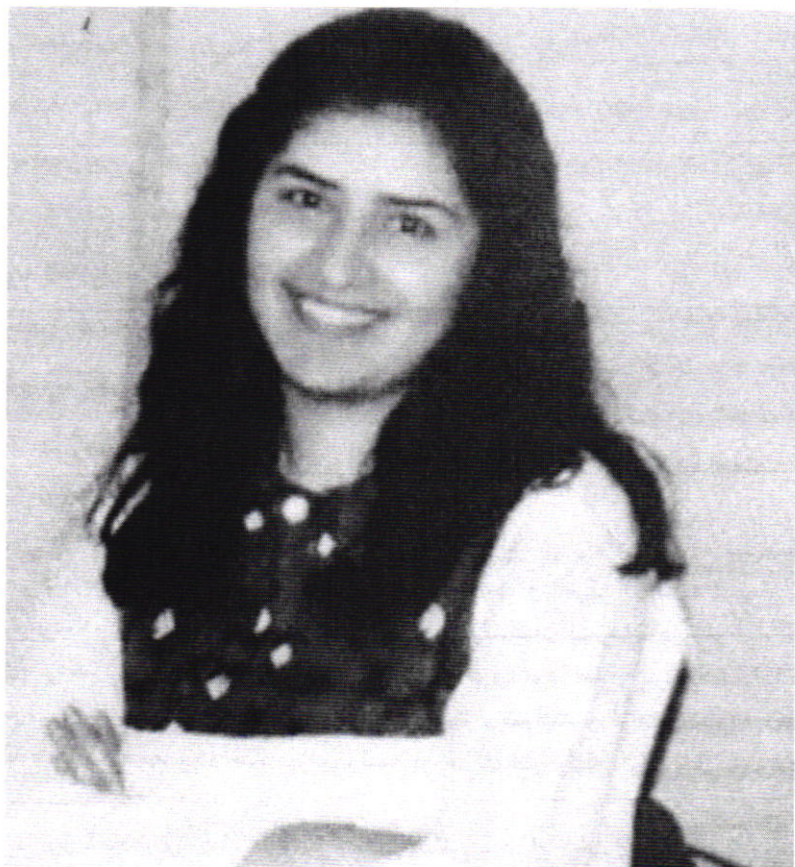


کارت زندان عنایت‌الله اشراقی، اتهام (بهائی بودن) خط کشیده شده است

مرحله بازپرسی زندان عادل‌آباد، آغاز بازپرسی و دادگاه بازداشت‌شدگان بود. مرحله بازپرسی توسط دادیارها انجام می‌گرفت و تمرکز آنها به توبه و تغییر عقیده بود. در پایان بازپرسی، برای تعدادی از زندانیان تا زمان دادگاه قرار وثیقه تعیین کردند؛ «عنايت الله اشراقی» یکی از این گروه بود. اما او درخواست وثیقه را رد کرد و گفت که من را با همسر و دخترم گرفتند و آزادی بدون آنها را نمی‌پذیرم. من فقط یک خانه برای وثیقه دارم، آن هم وثیقه آزادی هر سه نفر ما خواهد بود.

رؤیا دختری زیبا، شاداب و احساساتی بود. او دختری مهربان و دوستدار حیوانات بود. او به همه زندانیان صرف‌نظر از عقیده یا جرمشان محبت می‌کرد، به

همین خاطر همه او را دوست داشتند. پیرزنی مریض احوال به نام "ننه مریم" به جرم قتل در زندان بود. او هیچ ملاقات کننده‌ای نداشت و رؤیا به سلول او می‌رفت و از او پرستاری می‌کرد. رؤیا به دهانش غذا می‌گذاشت و برایش دارو تهیه می‌کرد. سرانجام، ننه مریم پس از مدتی خوب شد و پس از اثبات بی‌گناهی از زندان آزاد شد.



رؤیا اشراقی، ۲۳ ساله به اتهام بهایی بودن اعدام شد

کارت ملاقات

نام: **رؤیا اشراقی**
 شهرت: **اشراقی**
 اتهام: **ب**

نام	ملاقات کننده	تاریخ	ملاقات کننده
سید اشراقی	بزرگ		
رضیه	-		
سید	عظام		
پریسا	عظام		

توضیح: این کارت ملاقات صرفاً جهت اطلاع است.

ایمان عالی، آساز سوره پیمانداران انقلاب
 اسلامی ایران - سید کریم

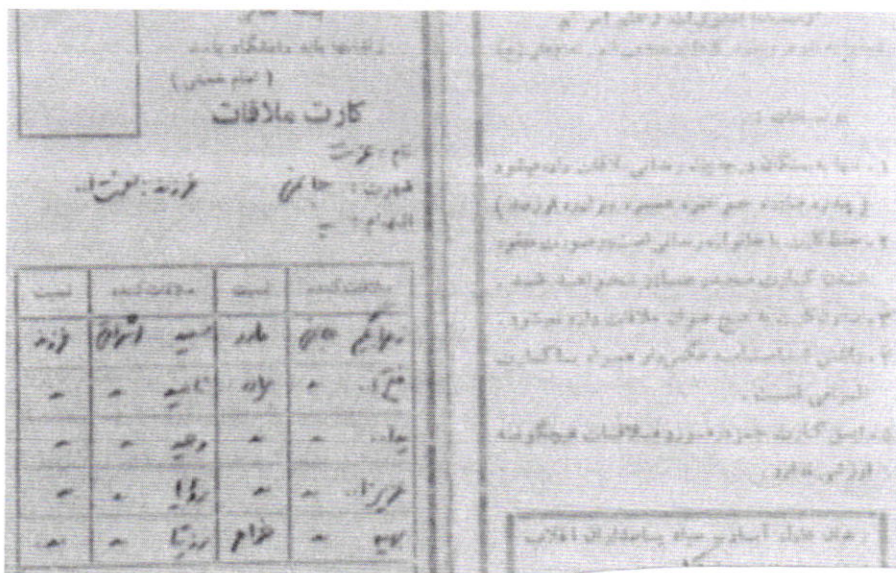
IRANWIRE

کارت ملاقات زندان رؤیا اشراقی، اتهام "ب" نوشته شده که اشاره به بهایی بودن است

پرونده آن دسته از زندانیان که توبه نکرده و یا نتوانسته بودند در طی دوران بازپرسی وثیقه مناسب را تهیه نمایند، به دادگاه ارجاع شد. در همین زمان، روزنامه محلی "خبر جنوب" در ۲۳ بهمن ۱۳۶۱ خبری درز کرده از دادگاه انقلاب را منتشر کرد که حاکی از محکومیت ۲۲ تن از بهاییان شیراز به اعدام بود. در روز ۳ اسفند، حجت الاسلام "قضایی"، حاکم شرع شیراز در گفت و گویی تحت عنوان

“به بهاییان تذکر می‌دهم، به دامن اسلام بیایند” خبر مزبور را تأیید و اعلام کرد. بهاییان در پایان جلسه دادگاه در برابر پرسش حاکم شرع قرار می‌گرفتند: “اسلام یا اعدام؟” عنایت‌الله، عزت و رؤیا، هیچ‌کدام حاضر به انکار دین خود نشدند و حکم اعدام را پذیرفتند.

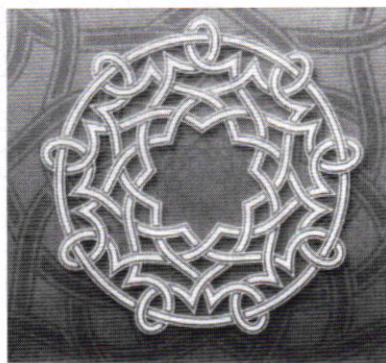
یکی از هم‌بندی‌های رؤیا از قول او واقعه دادگاه را چنین تعریف می‌کند: “حجت‌الاسلام قضایی بعد از قرائت کیفرخواست، از او می‌خواهد که از اعدام یا اسلام یکی را انتخاب کند. رؤیا می‌خندید و می‌گفت، من گفتم اسلام را قبول دارم؛ اما بهایی هستم. قضایی هم با عصبانیت گفت، برو گمشو بیرون! من هم بیرون آمدم؛ اما ناگهان یادم افتاد که از او تشکر و خداحافظی نکردم، لذا دوباره در را باز کردم و گفتم، ببخشید حاج آقا که وقت شما را گرفتم، خداحافظ. آقای قضایی بیشتر عصبانی شد و در حالی که دندان‌هایش را روی هم فشار می‌داد گفت، برو بیرون.”



کارت ملاقات زندان عزت جانمی، اتهام “ب” منظور بهایی بودن ذکر شده است

در روز ۲۲ خرداد ۱۳۶۲، دادستان کل، حجت‌الاسلام "میر عماد" با زندانیان بهایی دیدار کرد. او به زندانیان اعلام کرد، مرحله استتباب از فردا برای شما آغاز می‌شود. یعنی شما باید از چهار مرحله برای ارشاد عبور کرده و اسلام آورید، در غیر این صورت اعدام خواهید شد.

از فردای آن روز، جلسات استتباب آغاز شد ولی بهاییان چهار شهادت‌نامه را امضاء کردند، به این معنی که حاضر به توبه و تغییر دین نیستند. چند ساعت پس از غروب آفتاب ۲۶ خرداد ۱۳۶۲، عنایت‌الله اشراقی در سن ۶۲ سالگی به همراه پنج زندانی بهایی دیگر در میدان چوگان شیراز به دار آویخته شدند. دو روز بعد، ساعت ۵ بعد از ظهر روز ۲۸ خرداد، عزت جانمی و دخترش رؤیا در طی ملاقات از اعدام همسر و پدرشان مطلع شدند. پس از ملاقات در راه بازگشت به بند، این مادر و دختر و هشت زن بهایی دیگر را از سایر زندانیان جدا و سوار مینی‌بوس کردند. غروب همان روز، این ده زن بهایی در میدان چوگان به دار آویخته شدند. در زمان اعدام، عزت جانمی اشراقی ۵۷ ساله و دخترش رؤیا اشراقی ۲۳ ساله بودند. چهار ماه بعد، منزل مسکونی خانواده اشراقی به حکم دادگاه انقلاب مصادره شد. مراجعات تنها دختر خانواده به مراجع ذی‌صلاح بی‌فایده بود. این منزل در سال ۱۳۷۱ به همراه چند منزل دیگر تخریب و از طرف بنیاد مستضعفان به مزایده گذاشته شد. هم‌اکنون ساختمان چند طبقه "دلنا" در زمین مصادره شده منزل خانواده اشراقی ساخته شده است.





Copyright © Bahá'í International Community |

سال چهل و یکم
سال ۱۷۹ بدیع
۱۴۰۱ شمسی
۲۰۲۳ میلادی

برای اشتراک جدید و یا تغییر آدرس، لطفاً نشانی و شماره تلفن
خود را به آدرس پستی ذیل ارسال دارید:

PAYAM-I-BADI

53 Seaview Drive S.

Rolling Hills Estates, CA 90274

(لطفاً چک حق اشتراک را به این آدرس ارسال فرمایید)

توجه: ژانویه هر سال موعدا پرداخت حق اشتراک است، مشترکان
ارجمند لطفاً عنایت فرمایند.

برگه تقاضای اشتراک
مجله پیام بدیع

NAME: نام و نام خانوادگی:

Address: نشانی پستی:

.....
.....
.....
.....
حق اشتراک سالیانه برای امریکا ۳۵ دلار امریکایی و برای سایر کشورها ۴۰ دلار امریکایی می باشد. اشتراک سالیانه در ابتدای هر سال میلادی تجدید می گردد.

یک سال () دو سال () هدیه ()

وجه ضمیمه _____ دلار

نام و نشانی شخصی که باید مجلات به عنوان هدیه برای او فرستاده شود:

.....
.....
.....
برای حق اشتراک لطفاً چک خود را به نام PAYAM-I-BADI صادر نموده و به آدرس ذیل ارسال نمایید:

PAYAM-I-BADI
CO: Mr. Foad Ghebleh
53 Seaview Drive S.
Rolling Hills Estates, CA 90274

تمنی می شود تغییر آدرس را فوراً اطلاع دهید.

حضرت امه‌البها روحیه خانم ایادی عزیز امرالله در کتاب بی‌نظیر گوهر یکتا، درباره علاقه شدید حضرت ولی امرالله به افزایش هرچه بیشتر انتشارات مرقوم فرموده‌اند: "نوشتن و نشر کتب و کار امریه دائماً مورد علاقه شدید وجود مبارک بود. در این سبیل هرچه اقدام می‌فرمودند هرگز خسته نمی‌شدند و دائماً حامی این شعبه از خدمات بودند و آن را همه‌جا و همه وقت حمایت می‌فرمودند. چنان که در حساب هندوستان ملاحظه کنید، در یک سال هزار لیره برای نشریات مرحمت فرمودند..."

قابل توجه:

حق اشتراک سالیانه: امریکا ۳۵ دلار آمریکایی و برای سایر کشورها ۴۰ دلار آمریکایی است. اشتراک سالیانه در ابتدای هر سال میلادی، تجدید می‌گردد. برای حق اشتراک لطفاً چک خود را به: PAYAM-I-BADI قابل پرداخت نموده و به آدرس ذیل ارسال دارید:

Payam-I-Badi
CO: Mr. Foad Ghebleh
53 Seaview Drive S
Rolling Hills Estates, CA 90274
USA

قوله المطاع : در خصوص اشتراک مجلات امریه از فرائض احبای الهی آن است که به تمام قوی تقویت و معاونت این مجلات نمایند.

امر و خلق - صفحه ۴۰۲ - جلد ۳ و ۴

PAYAM-E-BADI

VOLUME 41
No. 442

2023 January

Payam

Payam-i-Badi

-i-

Badi